

نگاه **فاطمه موسوی**

جستارهایی در روایت سلسله‌جنبان انقلاب اسلامی از مواجهه روحانیان با رضاخان

شرم از روایت کارنامه قزاق!

امام‌خمینی (ره) در زمره عالمانی است که دوران حکومت پهلوی اول را درک کرده و شاهد خنדהای آن بوده و با دقت، مسائل آن را رصد و رنج‌های آن مقطع، به‌ویژه برخوردها با دین و روحانیت را، تحمل کرده است: «در زمان رضاخان که اکثر شما یادتان نیست و شاید کمی از شما یادتان باشد، از ابتدای زمان رضاشاه را، من همه‌اش را، یادم هست و از اولی که آمد تا حالا، مسائل را یادم هست، با دست رضاخان شروع کردند گویند روحانیون را، عمامه‌ها را برداشتن و مدرسه‌ها را جلویش را گرفتن، لباس‌ها را تغییر دادن، با آن شدتی که انسان شرم می‌کند، که چه کردند…»^۱

رهبر فقید انقلاب بارها در سخنان خویش، از مقاومت روحانیت در برابر مظالم رضاخان، یاد کرده است. به‌عنوان نمونه، شهید آیت‌الله مدرس یک نمونه برجسته است که امام جرات او در مقابله با رضاخان را، مورد تمجید قرار می‌دهد. به تعبیر ایشان: «یک سیدخشکیده لاغر با لباس کرباسی»^۲
در برابر رضاخان قلدر ایستاده بود؛ «مدرس مثل یک گروه است»، «رضاشاه از مدرس می‌ترسید، آن قدری که از مدرس می‌ترسید، از دزدهای سرگزده نمی‌ترسید، از تفنگدارها نمی‌ترسید، از مدرس می‌ترسید، که مدرس مانع بود، از اینکه یک کارهای زشتی را انجام بدهد و آخر مدرس را گرفت و کشت»^۳. «مرحوم مدرس که به امر رضاشاه ترور شد، از بیمارستان پیام داد: به رضاخان بگویند من زنده هستم، مدرس حالا هم زنده است، مردان تاریخ تا آخر زنده هستند.»^۴

امام در بیانات خویش، از مبارزات علمایسی مانند آیت‌الله حاج‌نورالله اصفهانی و علمای تبریز و مشهد که بر ضد رضاخان فعالیت کردند نیز، سخن به میان آورده است؛ «گروهی که فقط قیام کرد در مقابل رضاخان، همان روحانیون بودند. یک دفعه از تبریز، علمای تبریز، یک دفعه از خراسان، علمای خراسان، یک دفعه از اصفهان که این از همه‌دانشناش زیادتر بود. علمای اصفهان آمدند به قم و علمای بلاه هم، به اینها متصل شدند و مع‌الاسف همه قیام‌ها را شکستند قم هم که قیامش اساسی تر بود، بسیاری از اینها را آمدند بازی دادند، اغفال کردند و از قراری که می‌گفتند، در رأس آنها که مرحوم حاج‌آقا نورالله اصفهانی بود، او را هم مسموم کردند و در همان قم فوت شد.»^۵

امام‌خمینی (ره) با اشاره به اینکه آذربایجان در مبارزه، همیشه پیشرو بوده است، مبارزات علمای این خطه علیه رضاخان را، اینگونه روایت می‌کند: «آذربایجان همیشه طرفدار اسلام بوده و در هر قضیه‌ای که پیش آمده، پیشقدم بوده است، برای رفع ظلم پیشقدم بوده است. آذربایجان که در صدر مشروطیت، ستار خان و باقر خان اش آن زحمت را کشید، بعد خیابانی آن کارها را کرد. در زمان ما هم، از آذربایجان قیام شد، برضد رضاخان. مرحوم امیرزا صادقی‌آقا، مرحوم انگیجی و بعضی دیگر از علمای آذربایجان قیام کردند، تبعید شدند، مدت‌ها تبعید بودند در خارج، شاید در سنسنت بود یا در سفر بود، یک همچو جایی. آذربایجان همیشه در صف اول واقع بوده است، برای مخالفت باشرار و برای پیشبرد اهداف اسلام.»^۶



امام خمینی (ره) در دوران طلبگی، در شهر قم

قیام خونین گوهرشاد، سند محکمی در مقابله روحانیت با جنایات رضا خان به شمار می‌رود که برای از میان برداشتن اسلام و روحانیت انجام می‌شد. آیت الله میرزا محمد آقازاده خراسانی، از علمای سردمدار در قیام گوهرشاد بود، که امام خمینی (ره) در سخنان خویش، به ایشان توجه ویژه دارد؛ «مرحوم آقازاده یکی از علمای بود، که در جه یک آنجا بود، من خودم می‌دیدم که ایشان، در گوشه یک جایی، یک منزلی داشتند، تنها آنجا نشستند بود. ما مورها هم مواظبش، کسی نمی‌توانست با ایشان تماس بگیرد. ایشان را هم می‌برند در عدلیه آنجا محاکمه می‌کردند.»^۷

قیام خونین گوهرشاد، سند محکمی در مقابله روحانیت با جنایات رضاخان به شمار می‌رود که برای از میان برداشتن اسلام و روحانیت انجام می‌شد. آیت‌الله میرزا محمدآقازاده خراسانی، از علمای سردمدار در قیام گوهرشاد بود، که امام خمینی (ره) در سخنان خویش، به ایشان توجه ویژه دارد؛ «مرحوم آقازاده یکی از علمای بود، که در جه یک آنجا بود. من خودم می‌دیدم که ایشان، در گوشه یک جایی، یک منزلی داشتند، تنها آنجا نشستند بود. ما مورها هم مواظبش، کسی نمی‌توانست با ایشان تماس بگیرد. ایشان را هم می‌برند در عدلیه آنجا محاکمه می‌کردند.»^۷

منابع:

۱- تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام‌خمینی(ره)، تهران، تبیان، ج۱، ۱۳۸۸، ص۱۱۵
۲- همان، ص۱۵۵
۳- همان، ص۱۵۳
۴- همان، ص۱۵۱
۵- همان، ص۱۶۴
۶- همان، ص۱۶۴
۷- همان، ص۱۶۳.



آنان که چراغ حق طلبی برافروختند

خوانشی از حالات و مقامات روحانیانی که در برابر رضاخان ایستادند

اعلم‌الدوله نیز با تزیق آمیول هوا، وی را به شهادت رساند. برخی نیز مسموم‌ساختن را علت مرگ او می‌دانند.

شیخ محمد تقی بافقی، زیر چکمه‌های رضاخانی
در نوروز ۱۳۰۷ش، زمانی که همسر و خانواده رضاخان، به علت رعایت‌نکردن حجاب شرعی در حرم حضرت معصومه(س) و هنگام تحویل سال نو، با اعتراض آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی بافقی مواجه شدند، دیکتاتور شتابان و با نیروهای نظامی به قم آمد. حرم را محاصره کردند و رضاخان با چکمه وارد حرم شد و افراد گار، عداها را مضروب و بافقی را دستگیر کردند. قزاق در حرم مطهر، به مرحوم بافقی حمله برد و او را به‌شدت مورد ضرب و شتم قرار داد و نهایتاً به زندان تهران منتقل کرد.

مبارزه با روحانیت شیعه در ایران، از مهم‌ترین اهداف کودتاگران بود که از همان صبح سوم اسفند ۱۲۹۹ آغاز شد. در بین دستگیرشدگان و محبوسان کودتا، تعدادی از علما و روحانیان از جمله

آیات سیدحسین مدرس، حاج شیخ اسحاق رشتی (فرزند آیت‌الله العظمی میرزا حبیب‌الله رشتی)، آقا ضیاءالدین نوری (فرزند و وصی شیخ فضل‌الله نوری)، شیخ‌محمدحسین استرآبادی، میرزا علی کارزونی، شیخ محمدحسین یزدی و سیدابوالقاسم کاشانی حضور داشتند. البته رضاخان در سال‌های ابتدایی پس از کودتا، سعی می‌کرد از خود یک چهره ملی و حامی روحانیت نشان دهد. او با دادن وعده و اقدامات فریبکارانه، خود را حامی اسلام و روحانیت نشان می‌داد. از جمله اقدامات ریاکارانه رضاخان، همدلی با علما و روحانیان، پس از تصرف مکه و مدینه به‌دست‌وهایی‌ها و تحریب اماکن مقدسه بود. پس از اینکه پایه‌های قدرت قزاق محکم شد، او درصدد اجرای سیاست‌های ضددینی برآمد که واکنش بسیاری از علما و روحانیان را در برداشت.

مرگ مشکوک آیت‌الله حاج‌شیخ‌نورالله اصفهانی
بین عالمان وقت، آیت‌الله حاج‌آقا نورالله نجفی اصفهانی، قائل به رفتار حاد و کوبنده با پهلوی اول بود. ایشان پس از نامیدی از اصلاحات سیاست‌امیز در حکومت رضاخانی، لاجرم سیاستی درگرا در پیش گرفت و برچم قیام را، در قم برافراشت. مهاجرت حاج آقا نورالله اصفهانی و جمعی از علمای اصفهان و سایر نقاط کشور به قم و انجام تحصن، در مخالفت با نحوه اجرای قانون نظام اجباری در سال ۱۳۰۶، آخرین حرکت سیاسی حاج آقا نورالله اصفهانی بود که به مهم‌ترین و بزرگ‌ترین حرکت سیاسی دوره سلطنت رضاخان تبدیل شد. در پی این حرکت، ایشان در قم، گروهی به نام «هیأت علمیه و روحانیه مهاجرین قم» را تشکیل داد. مهاجران معترض خواسته‌های خویشی را که چیزی جز کاهش قدرت و اصلاح و نظارت فزون‌تر مجتهدان بر قوای سه‌گانه نبود، با سردمداران تهران در میان گذاشتند. بیان روشن اهداف پناهندگان به قم، در کنار نامه‌های حمایت و تأیید مراجع نجف، رقم معترضان را فزونی بخشید و بازار این شهر را نیز به اعتصاب کشاند. تلگراف‌هایی نیز از طرف وی، به مجلس شسورای ملی و رئیس‌الوزرا مخابره شد. نمایندگان اقلیت مجلس و از مخالفان سرسخت رضاخان بود- در تلگرافی به حاج آقا نورالله، اقدام او را تأیید و حمایتش را از علمای مهاجر اعلام کرد. به‌علت اهمیت این قیام، نخست‌وزیر بر وقت مخبرالسلطنه و وزیر دربار عبدالحسین تیمورتاش، برای مذاکره با مهاجران رهسپار قم شدند و بعد از مذاکرات اولیه، شیخ نورالله اصفهانی به ناکاه و به طرز مشکوکی، بیمار شد و در ۴ دی‌ماه ۱۳۰۶، درگذشت. برخی معتقدند با توجه به کسالت ایشان، رضاشاه، اعلم‌الدوله پز شک مخصوص خود را برای به قتل‌رساندن حاج آقا نورالله به قم فرستاد.

به‌علت اهمیت قیام آیت‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی، نخست‌وزیر وقت مخبرالسلطنه و وزیر دربار، عبدالحسین تیمورتاش، برای مذاکره با ایشان و یارانش، رهسپار قم شدند. بعد از مذاکرات اولیه، شیخ نورالله اصفهانی به ناکاه و به طرز مشکوکی، بیمار شد و در ۴ دی‌ماه ۱۳۰۶، درگذشت. برخی معتقدند با توجه به کسالت ایشان، رضاشاه، اعلم‌الدوله پز شک مخصوص خود را برای به قتل‌رساندن حاج آقا نورالله به قم فرستاد.

تاریخ



شهید آیت‌الله سیدحسین مدرس، میان اعضای اراکسینوزالینت مجلس شورای ملی

و همچنین به نحوه سربازگیری، بازارها را بستند و در مسجد جامع شهر اجتماع کردند. اجتماع مردم را به خاک و خون کشیدند و بسیاری از روحانیون و شخصیت‌های مؤثر در برپایی قیام را دستگیر و زندانی کردند. از جمله دستگیرشدگان، می‌توان به آیت‌الله حاج سیدباقر قاضی طباطبایی در این نهضت، حکومت پهلوی را به وحشت انداخت. در جریان متفرق کردن مردم، یکی از مأموران دولتی هم به‌دست معترضان کشته شد. این خبر موجب شد که با سرعت تمام، علاوه بر لشکر تبریز، لشکر مجهز دیگری به این شهر اعزام و حکومت نظامی اعلام شود! متعاقب آن منازل رهبران قیام، از جمله آیت‌الله انگیجی، آیت‌الله میرزا صادق مجتهد و سران بازار که دخالتی در حرکت مردم داشتند، به محاصره در آمد. برای متفرق کردن مردم از منزل آیت‌الله انگیجی، تیرهای مسلح به تیراندازی متوسل شدند. پس از متفرق‌شدن مردم، او در زندانش سیدحسین سیدمحمدعلی رادستگیر کردند و به اتفاق سایر علما و افرادی که در این قیام دست داشتند، دستگیر و مدتی زندانی شدند. پس از سر کوبی قیام، تدابیر شدید امنیتی در شهر به اجرا درآمد و در ۱۳۰۷، آیت‌الله میرزا صادق آقابرتری و میرزا ابوالحسن آقانگیجی و آیت‌الله مولانا، به کردستان تبعید شدند. گروهی از دستگیرشدگان را نیز به اردبیل و تعدادی را هم به تهران منتقل کردند.

نظامیان رژیم با دستور رضاخان، مسجد گوهرشاد را مورد تهاجم قرار دادند و در مدت کوتاهی، صدها تن را به خاک و خون کشیدند و بسیاری از روحانیون و شخصیت‌های مؤثر در برپایی قیام را دستگیر و زندانی کردند. از جمله دستگیرشدگان، می‌توان به آیت‌الله میرزا محمد آقازاده، آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی، آیت‌الله سیدعلی اکبر خوبی (پدر آیت‌الله سیدابوالقاسم خوبی)، آیت‌الله سیدیونس اردبیلی، آیت‌الله شیخ حسن کاشی، آیت‌الله شیخ آقابرگز شاهرودی، آیت‌الله سیدعلی سیستانی، شیخ عباسعلی محقق خراسانی، شیخ مهدی واعظ خراسانی، شیخ علی اکبر مدقق خراسانی و شیخ غلامحسین یادگوبه‌ای اشاره کرد. آیت‌الله حاج میرزا محمد آقازاده فرزند آخوند خراسانی و از علمای سرشناس مشهد، پس از این واقعه به یزد تبعید شد و پس از ۴ ماه، به مشهد بازگشت و پس از چند روز حبس، به تهران منتقل شد و به همراه ۲۲ نفر دیگر، در دیوان حرب (دادگاه نظامی) محاکمه و به حبس محکوم شد، ولی با اعتراض رضاخان، مجدداً محاکمه و به اعدام محکوم شد! حکم اعدام آیت‌الله آقازاده، با اقدامات علمی نجف از برداشش میرزا میرزا مهدی، لغو و به اقامت اجباری در تهران تبدیل شد. در سال ۱۳۱۶ش، یعنی اسسال پس از نهضت خونین گوهرشاد، وی توسط پزشک احمدی دژخیم رضاخان، با آمیول هوا به شهادت رسید.

مرثیه‌های زندان قصر

از بین علما و روحانیان دستگیرشده در جریان واقعه مسجد گوهرشاد، ۴نفر به‌نام‌های عباسعلی محقق خراسانی، سیدمحمد بحرالعلوم موسوی قزوینی، شیخ محمد صاحب‌الزمانی (صاحبی حسابدان‌زاد)، و شیخ خلیل زنجانی، در دوران حبس در زندان قصر، مرثیه‌ها و مدایح مذهبی را از خویش به یادگار گذاشته‌اند. برای نمونه یکی از این اشعار مشهور، مرثیه‌ای از زبان حال حضرت زینب(س) هنگام شهادت برادرش است که شیخ محمد صاحب‌الزمانی آن را سروده است:
اوهی‌دویدم‌و من می‌دویدم‌او‌سوی‌مقتل، من‌سوی‌قاتل‌ اوهی‌نشست‌و من‌می‌نشستم‌ او‌روی‌سینه، من‌در‌ اوقابل.

شهید راه آزادی

یکی از روحانیان مبارز دوران رضاشاه که به خوبی ماهیت حقیقی حکومت پهلوی و پشت پرده اقدامات او را درک کرده بود، آیت‌الله سیدحسین مدرس است. او در پاسخ به این سؤال که چرا رضاخان با سرداشتن عملمه مخالف است؟ اینطور پاسخ می‌دهد: «اختلاف من با رضاخان، بر سر کلاه و عمامه و این مسائل جزئی از قبیل نظام اجباری نیست، من در حقیقت با سیاست انگلستان که رضاخان را عامل اجرای مقاصد استعماری خود در ایران قرار داده، مخالفم. من با سیاستی که آزادی و استقلال ملت ایران و جهان اسلام را تهدید می‌کند مبارزه می‌کنم، راه و هدف خود را هم می‌شناسم…» وی با وجود کنار گذاشته‌شدن از مجلس شورای ملی، با وجود این‌ز تلاش و مبارزه بر نداشتا همین امر باعث شد تا در ۶ مهر ۱۳۰۷، به‌پناهه اقدام برای ترویر شاه، به‌خواف تبعید شد و سرانجام در ۱۰ اذر ۱۳۱۶، به‌دست‌ عمال رژیم به شهادت رسید.

و کلام آخر

رضاخان در دوران سلطنتش، از هیچ کوششی برای مبارزه و حذف روحانیت از جامعه مذهبی ایران، فروگذار نکرد، با وجود این‌ زمانی‌که با هجوم ارتش متفقین، در شهریور ۱۳۲۰ به ایران، ناگزیر به ترک کشور شد، به‌گفته‌نایج‌الملوک (همسرش)، همچنان نگرانی شدید از روحانیان در دل داشت و به همین دلیل هنگام خروج از ایران، حاضر نشد در قم توقف کند. «منابع در گروه تاریخ روزنامه‌همشهری موجود است.

تاریخ دفاع مقدس

پاییز آمد

کتاب «پاییز آمد»، خاطرات فخرالسادات موسوی، همسر سردار شهید احمد یوسفی، نوشته گلستان جعفریان است که از نسوی انتشارات سوره مهر منتشر شده و محوریت موضوع آن قصه عاشقانه‌ای است که به‌رغم

گذشت سال‌ها هنوز زنده است. جعفریان درباره علت نگارش این اثر و مضمون آن گفته است: «مصاحبه‌ها مربوط به همسر شهیدی بود که در سن جوانی (۲۴ سالگی) همسرش را در دوران دفاع مقدس از دست می‌دهد و دو پسر دارد. خانم موسوی جزو کسانی است که خودش به سپاه زنجان می‌رفت و آنجا آموزش نظامی می‌دید. نکته‌ای که در خاطرات نظر من را جلب کرد این بود که این پاسدار که معلم این خانم بوده از لحظه‌ای که روبه‌روی ایشان می‌نشینند و از خانم فخرالسادات موسوی درحالی‌که ۱۰ سال از او بزرگ‌تر بوده خواستگاری می‌کند، این نکته را هم می‌گوید که من می‌روم و شهید می‌شوم و در این شک نکن، چون این هدف و آرمان من است و اگر پیشنهاد من را قبول کنی، در واقع با کسی ازدواج می‌کنی که ممکن است او را از دست بدهی و در خوش‌بینانه‌ترین حالت ممکن است من قطع نباع شوم و تو تا آخر عمر مجبور شوی که بار من را به دوش بکشی.» در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «پتورا از روی صورت هاجر کنار زدم. صورتش سفید سفید بود. عادی نبود. ترسیدم، بدون اینکه یک کلمه حرف بزنم به احمد نگاه کردم. احمد بی‌صدا اشک می‌ریخت. گفت: تمام شد. هاجر را از دست دادیم.»

تاریخ اسلام

عقیله

کتاب «عقیله» نوشته الهام امین، روایتی است از زندگی بانوی صبر و شجاعت حضرت زینب(س) که از سوی انتشارات به‌نشر چاپ و منتشر شده است. شیوه

روایی نویسنده به‌گونه‌ای است که خواننده در این کتاب با حضرت زینب(س) سخن می‌گوید و نویسنده، مخاطبش را حضرت زینب(س) قرار داده است و زندگی آن حضرت و حوادث سخت، تلخ و شیرینی که در زندگی آن وجود مقدس رخ داده است را با آن حضرت در میان می‌گذارد. کتاب عقیله از جهت پرداختن به موضوع ادبیات دینی اثر مهمی است و نویسنده کتابت، علاوه بر به کارگیری توان ادبی خود پژوهش تاریخی خوبی هم برای بسامان رساندن این اثر انجام داده است. کتاب داستانی عقیله در امتداد آثاری نوشته شده است که به تاریخ وفادارند. البته نثر ادبی، آهنگین و فاخر و در عین حال جامعیت این اثر از مزایای آن محسوب می‌شود. الهام امین، نویسنده اثر، در باره کتاب عقیله گفته است: «منابع جامع در خصوص تمام جنبه‌های زندگی حضرت زینب(س) اندک است و به‌گونه ادبی داستان برای معرفی این چهره‌های بزرگ نیازمندیم و در ادامه این مسیر قصد دارم یکی سایر زنان صدر اسلام از جمله حضرت فاطمه بنت‌اسد، مادر گرامی حضرت علی(ع) را روایت کنم.»

تاریخ پایداری

مگر چشم تو در باست!

کتاب «مگر چشم تو در باست!» روایت مادر شهیدان محمد، عبدالصمد، رضا و نورالله جنیدی به قلم جواد کلاته‌عربی است که از نسوی انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است. در معرفی این کتاب آمده است: «شهیدان جنیدی در خانواده‌ای مجاهد و روحانی

متولد می‌شوند. پدر شهدا پس از سال‌ها تحصیل و تدریس در حوزه علمیه قم در سال ۱۳۵۴ به زادگاهش شهرستان پیشوا بازمی‌گردد. ایشان پس از انقلاب به پیشنهاد آیت‌الله محمدی گیلانی و با حکم امام خمینی(ره) به امامت جامعه شهرستان رودسر منصوب می‌شود و بعد از رحلت امام (ره) هم با حکم مقام معظم رهبری از پایان عمرش در سال ۱۳۷۷ در این سنترگ مقدس خدمت می‌کند. نصرالله، نخستین شهید خانواده جنیدی در سال ۱۳۵۹ در جبهه آبادان به شهادت می‌رسد. نصرالله جنیدی عضو ستاد جنگ‌های نامنظم شهید چمران بود. رضا، کوچک‌ترین پسر خانواده، از بسیج رودسر به جبهه غرب اعزام می‌شود و در همان اعزام اول به شهادت می‌رسد. ضدانقلاب با آگاهی از اینکه او فرزند امام جمعه است، بر سر تبادل پیکر او از نیروهای ایرانی طلب محمد، سومین شهید و پسر ارشد خانواده، به‌عنوان بیسیجی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) در عملیات خبیر در حالی به شهادت می‌رسد که برادرش برادرش را به عقب برگرداند. در نهایت، است و نمی‌تواند پیکر برادرش را به عقب برگرداند. در نهایت، عبدالحمید هم پس از سال‌ها تحمل جراحت‌های جنگ، در سال ۱۳۷۹ به جمع برادران شهیدش می‌پیوندد.»